

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقية الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف

طريق پنجم که خواندیم این بود که برای احراز سیره معاصره با معصومین علیهم السلام، این بود که از سیره معاصره با خودمان کمک بگیریم برای اینکه اثبات کنیم این سیره در زمان معصومین علیهم السلام بوده است. خلاصه بیان این بود که اگر یک سیره‌ای باشد که در اثر کثرت شیوعش و گستردگی اش و عمقش و امثال اینها انسان حدس می‌زند که این نمی‌شود یک سیره‌ای باشد که در این اعصار اخیره و قرون اخیره پیدا شده باشد، بلکه حدس می‌زنید باید خیلی قدیمی و کهن باشد که قهراً اعصار معصومین را هم می‌گیرد.

این هم یک راهی است که مثالی که بخواهیم برای این بزیم مثل ضوابط محاوره، معمولاً اینچنین است. مثلاً الان در زبان عرب کلّ فاعل مرفوع است، این را می‌شود گفت از دویست سال پیش یا سیصد اینطور بوده است؟ شاید عصر معصومین فاعل‌ها را منصوب می‌خواندن، مفعول‌ها را مجرور! این یک مطلبی است که به حدی راسخ و گسترده و همه جایی است و در زبان تمام متکلمین عرب در همه مناطق وجود دارد که انسان نمی‌تواند بگوید این از پانصد سال پیش پیدا شده است، این را باید بگوییم که برای خیلی قدیم باید باشد.

یا عده‌ای دیگر از قواعد محاوره که اینها مهم است. مثلاً اگر عرفی یک عامی را ببیند بعد یک خاصی را ببیند، مولی گفته است «أكرم كلّ عالم» بعد گفته است «لا تكرم الفساق من العلماء» عرف می‌گوید این حرف‌ها با هم تناقض دارد، از یک طرف گفته است أكرم كلّ عالم، هر عالمی که حتی فساق را هم شامل می‌شود، اینجا گفته است «لا تكرم الفساق من العالم» این دو کلام با هم تعارض دارد! نه، اهل عرف این را تبصره آن قرار می‌دهند و می‌گویند از ابتدا که گفته بوده غیر از اینها مقصودش بوده است منتهی این تبصره را منحصرأ بعدا گفته است. پس به این صورت جمع می‌کند. این یکی از قواعد محاوره است، الان که بین ما اینطور رایج است، بین تمام عقلاء در عالم، در همه زبان‌ها اینها را معارض همدیگر نمی‌بینند، این را قرینه قرار می‌دهند بر تبصره، بر تخصیص، بر تقیید، این به حدی راسخ است که انسان احتمال نمی‌دهد که این از دویست سال پیش اینطور شده است، این روشن است که این باید خیلی عمیق باشد و از همان اوائل محاوره که برای بشر پیدا شده است ظاهر امر این است که همینطور بوده است.

این قواعد محاوره که ما به آنها احتیاج داریم که بگوییم زمان معصومین هم همینطور بوده است، اینها از همین راه می‌شود و گاهی در فقه خیلی نیاز شدید هم به این مباحث داریم. مثلاً عطف به مجرور بدون اعاده

جار، می‌شود یا نمی‌شود؟ در بعضی روایات باب طهارت هست که اگر بگوییم جایز است یک جور معنا می‌شود و اگر بگوییم جایز نیست یک جور دیگر معنا می‌شود و اینجا از آن جاهایی است که فقیه باید در ادبیات مجتهد باشد، یا تقلید کند و یا مجتهد باشد، حال اگر گفتیم تقلید یعنی اجتهاد متوسط هم که بخشی تقلیدی باشد و بخشی اجتهادی باشد می‌شود، باید بالاخره نوعی حجت بر این پیدا کند، یا با اجتهاد یا به تقلید. این هم مثال برای این، چون آن روز مثال نزدم گفتم امروز مثال بزنم که این طریق الخامس از غربت در بیاد.

«الطریق السادس: عدم تحقق البديل للسيرة»

گاهی یک سیره‌ای را ما می‌بینیم الان وجود دارد اما نمی‌دانیم که این در زمان معصوم بوده است یا نبوده. از عدم بدیل برای او می‌توانیم کشف کنیم که نبوده است، همین سیره‌ای که الان هست آن موقع هم بوده است. مثلاً الان ما به ظواهر کلمات برای به دست آوردن مرادات متکلمین اعتماد می‌کنیم، به ظواهر کلمات اشخاص برای اینکه مراد متکلم چیست اعتماد می‌کنیم، در همه مجالات همینطور است. مثلاً رفته است در عطاری می‌گوید یک کیلو گندم بکش، شک نمی‌کند که آیا گندم مقصودش بوده است یا مطلق الطّعام است که شامل گوشت هم می‌شود، شامل برنج هم می‌شود، احتمال دارد و لو خلاف ظاهر، مغازه دار و اینها هم همه می‌گویند ظاهر کلام بر همین است. این سیره بر اتّکاء و اعتماد به ظواهر برای تحصیل مراد متکلم الان وجود دارد، آیا در زمان معصوم هم همینطور بوده است یا خیر؟ می‌گوییم اگر این نبوده است بالاخره یک جایگزینی داشته است و اینطور نبوده است که مردم نخواهند به هم احتیاج داشته باشند و نخواهند مرادات همدیگر را بفهمند، اینکه خواهند مرادات همدیگر را بفهمند که یک چیز نوپدید نیست، حتماً در همه ازمه بوده است که می‌خواهند حرف‌ها و مرادات همدیگر را بفهمند، آن زمان چه جایگزینی به جای این بوده است؟ اگر یک جایگزین دیگری غیر از این در آن زمان‌ها بوده است این یک مطلب و پدیده مهمی است که حتماً در تاریخ و در نقل‌ها منعکس می‌شد و برای ما نقل می‌شد.

پس اگر این نبوده است باید چیز دیگری می‌بوده و نمی‌شود گفت که این نبوده و چیز دیگری هم نبوده است و اینها هم به هم کار نداشتند، این را که نمی‌شود گفت. پس حتماً یک جایگزینی بوده است و آن جایگزین یک لازم دارد و آن اینکه اگر جایگزینی بود یک امر غریب و عجیبی است که این حتماً در تاریخ می‌ماند که بله در آن زمان‌ها مردم برای اینکه مطالب را به هم منتقل کنند از الفاظ و ظواهر الفاظ استفاده نمی‌کردند و مثلاً از یک چیز دیگری استفاده می‌کردند.

س: مثلاً نقاشی می‌کشیدند.

ج: بله مثلاً به قول ایشان نقّاشی می‌کردند.

یا یک کار دیگر می‌کردند، چکار می‌کردند؟ این حتماً یک چیز مهمی بوده است که باید در تاریخ می‌ماند، اقلّاً در بعضی تاریخ‌ها نقل می‌شد.

س: نوع لحنشان؟؟؟

ج: نوع نقل داخل ظواهر بوده است که الان هم هست.

س: صوتی که امام داشته است، لحنی که؟؟؟

ج: امام که نه، مردم با همدیگر، الان هم لحن هست. ما الان تعجب و اخبار را با لحنمان می‌فهمیم، استفهام را با لحنمان می‌فهمانیم. زید آمد؟ زید آمد. زید آمد اخبار است و زید آمد؟ این سؤال است با لحنمان می‌فهمانیم. این‌ها هم ظواهر است.

پس به خدمت شما عرض شود که اینکه اگر این نباشد باید بدیلش باشد و اگر بدیلش بود باید نقل می‌شد، حیث اینکه نقل نشده است پس بدیل نداشته و حالا که بدیل نبوده است پس خودش بوده است. پس این هم یکی از راه‌های کشف معاصرت سیره با زمان معصوم است.

«الطریق السادس: عدم تحقق الدیل للسیرة» یعنی سیره‌ای که می‌خواهی اثبات کنی هم زمانی اش را با عصر معصوم «هذا الطریق إنّما یتّم فی مورد لو لم تن السیرة» یعنی آن سیره مدّ نظر و مورد نظر «منعقدة علی ما یراد إثبات انعقادها علیه» اگر سیره منعقد نباشد بر آن چیزی که اراده شده است اثبات انعقاد سیره بر آن چیز «لکان لها بدیل» هر آینه برای آن سیره بدیل و جایگزینی می‌بود «و کان ذلک البدیل ظاهرة مهمة لا تقتضی العاده أن تمرّ بدون تسجيل» و آن بدیل و جایگزین یک پدیده مهمی بود که عادت اقتضاء نمی‌کند اینکه زمان‌ها بگذرد بدون تسجيل و ضبط و تثبیت آن در کتب تاریخی. چرا عادت اقتضاء نمی‌کند اینکه زمان بگذرد بدون تسجيلش؟ «لخطورتها» به خاطر عظمتش و مهم بودنش. «ولعلّ من أحسن أمثل ذلک انعقاد السیرة علی العمل بالظواهر؛ فإنّه لو لم تكن هذه السیرة موجودة فی عهدهم علیهم السلام و لم یکن بناء الصحابة و الأصحاب علی جعل الظهور مقياساً لاقتناص المعنی» اگر جعل ظهور مقياس و سنجشی نبود برای اقتناص، اقتناص یعنی تحصیل و بدست آوردن معنا «فلا بدّ من أن تكون هناك مبانٍ أخرى بدیلل لذلك» پس به ناچار باید می‌بود در آن زمان یک مبانی دیگری که بدیل و جایگزین برای ظواهر بود «فی مقام الاقتناص» در مقام بدست آوردن مرادات متکلم «إذ لا شكّ فی أنّهم كانوا یقتنصون المعانی من الأدلّة الشرعیة علی کلّ حال» این لا شكّ خوب بود که فقط سراغ ادله شرعیه نرود چون بناء عقلاء را می‌گوییم، یعنی مردم از حرف خودشان، لا شكّ در اینکه اقتناص می‌کردند که یکی از آنها هم شارع است، یکی هم امام صادق سلام الله علیه است. «إذ لا شكّ فی أنّ

العقلاء كانوا يقتنصون المعاني من الأدلة الشعرية على كل حال، فلو لم يكن ذلك على أساس الظهور فلا بدّ من قاعدل أخرى بدلاً عن الظهور و ذاك البديل لو كان» اگر وجود داشت -این کان، کان تامّه است- «و ذاك البديل لو كان» یعنی لو تحقق وُجِدَ «لكان ظاهرةً اجتماعيةً فريدة و ملفتة للنظر» هر آینه آن بديل يك پديده اجتماعي منحصر بفرد و ملفت نظر و توجه دهنده نظرها بود «بحيث لا يمكن أن تمرّ دون أن يصل إلينا آثارها أخبارها» بدون اینکه زمانها بگذرد بدون اینکه اصل بشود به ما آثار آن پديده و گزارشها و اخبار آن پديده «بشكل و آخر» به يك شكل در تاريخ ذكر بشود، به صورت ديگري كه در زبانها ذكر بشود، در اشعار بيايد و در جاهای ديگر بيايد و هكذا، در موزهها و اينها آثاری از آن پديدار بشود. «فإنّ ما هو أقلّ من ذلك تصل آثاره عادة إلى المتأخرين بالتدريج» چیزهایی كه خیلی پایین تر از این پديده هستند آثارش به متأخرين می رسد به تدريج. خیلی از چیزهایی كه از گذشتگان به دست ما رسیده است در این مستوای از اهميت هم نبوده است، این نیاز همگانی است، حرفها را به هم منتقل کنند، مطالب را به هم منتقل کنند این كجا، لباسشان چطور بود است يك قومی و يك طایفه ای، اینکه ظروفی كه استعما می کردند چطور بوده، فلان عادات و رسومشان در عروسیها چطور بوده است؟ اينها مانده است در تاريخ كه خیلی اهميت ندارد، این امر به این مهمی كه در مقام تحصيل مراد طرف به افراد ديگر چه بوده است این يك ظاهر مهمی است، اگر غير عمل به ظواهر بود این حتماً بايد در تاريخ می ماند. «فكيف لا تصل إلينا رائحة» يك بویی از این بديل «بديل عن الظهورات بوجه من الوجوه» به ما نرسیده است «فكيف لا تصل إلينا رائحة بديل» رائحه اضافه به بديل است «رائحة بديل عن الظهورات» رائحه جایگزین از ظهورات به ما نرسیده است به وجهی از وجوه، به هیچ شكلی از اشكال به ما نرسیده است «فيستكشف منه» از این عدم وصول «أنّه لم يكن هناك بديل بل كان الظهور هو الحجة» فلذا بعضی از بزرگان مثل محقق خوئی فرموده است ما یقین داریم من لدن آدم إلى زماننا هذا مشی عقلاء بر این بوده است كه به ظواهر اتكاء می کردند، من لدن آدم.

س: ???

ج: بله به ظواهر محاوراتشان ديگر.

س: ???

ج: نه می خواهیم بگوئیم كه آنها همین ظواهر برایشان حجت بوده است، برای آنها حجت بشود و برای ما حجت نشود؟

س: ???

ج: حلال محمد صلی الله عليه و آله و سلم حلال إلى يوم القيامة و حرامه حرام إلى يوم القيامة.

«الطَّرِيق السَّابِع: عدم کثرة السَّوَال»

طریق هفتم این است که، حاصلش این است، لبّ مطلب طریق هفتم این است که این سیره‌ای که مدّ نظر ما است این خصوصیت را دارد که می‌گوییم اگر این سیره نبود و به جایش یک چیز دیگر بود «لکثر السَّوَال» پس عدم این سیره در زمان معصومین ملازمه دارد با کثرت سؤال و جواب، عدم این سیره در زمان معصومین ملازمه دارد با کثرت سؤال از طرف مردم و جواب ائمه. کثرت سؤال و جواب یک لازمه دارد و آن اینکه در تاریخ بماند، در روایات بماند، در احوالات بماند، پس و حیث اینکه ما این سؤال و جوابی در کتب روایی و در کتب دیگر نمی‌بینیم پس معلوم می‌شود که کثرت سؤال نبوده است، کثرت سؤال که نبود معلوم می‌شود که آن سیره‌ای که با کثرت سؤال ملازمه داشت وجود نداشته است، پس بنابراین ثابت می‌شود که خود این سیره وجود داشته است، پس دقت کردید که اینطور شد:

اگر این سیره نبوده است ملازمه دارد با کثرت سؤال، کثرت سؤال و جواب ملازمه دارد با اینکه به دست ما و لو مقداری از آن برسد در این کتب، حیث اینکه این کثرت سؤال نرسیده است پس کثرت سؤال نبوده است، کثرت سؤال که نبوده است پس معلوم می‌شود که «این سیره نبوده است» درست نیست چون این لازمه این سیره نبودن است، این سیره نبودن که باطل شد چه چیزی به جای آن می‌نشیند؟ تقیضش؟؟؟ که این سیره بوده است.

س: استاد باید قبلی را هم بیاوریم و بگوییم بدیل هم نبوده است.

ج: نه دیگر، فقط خود این کاری به بدیل ندارد.

س: نفی بدیل باید بکنیم

ج: این را دقت بکنید؟؟؟ حالا این چرا ملازمه دارد آن را در ملازمه می‌آورد. شکل برهان این است که اگر این سیره نبود لکثر السَّوَال و الجواب، اگر این سیره نبود لکثر السَّوَال و الجواب، اگر کثرت سؤال و جواب بود باید به ما می‌رسید و حیث اینکه به ما نرسیده است پس این کثرت سؤال و جواب نیست، کثرت سؤال و جواب نیست پس آن گزینه غلط است که می‌گویید اگر این نبود اینها را؟؟؟ پس این «سیره نبوده» باطل می‌شود، این سیره نبود باطل شد پس ثابت می‌شود که سیره بوده است؛ نبود یک چیزی وقتی باطل شد پس بود آن ثابت می‌شود.

س:؟؟؟

ج: در آن مورد آن امر باید سؤال و جواب زیاد باشد.

س:؟؟؟

ج: کثرتی که به دست ما نرسیده است نه احتمال عقلایی ندارد.

مثالش؛ مثال این است که الان ما به خبر واحد به آدم‌هایی که معتمد هستند و آنها را راستگو شناختیم اعتماد می‌کنیم، الان سیره عقلاء بر این است که به خبر آدم ثقه و معتمد که به راستگویی شناخته شده‌اند اعتماد می‌کنیم، و به احتمال اینکه لعل فراموشی به او دست داده است، لعل سهو کرده است، لعل نسیان کرده است، لعل تا حالا ثقه بوده و با همین حرف دروغ می‌گوید و از تفاوت بیفتد، به چنین چیزهایی اعتناء نمی‌کنند. آدمی که تا به حال به وثاقت و امانت و راستگویی و ضبط شناخته شده است حرفش را باور می‌کنند، حرفش را قبول می‌کنند و به آن احتمالات واقعی نمی‌نهند، این همان است که در اصول علما از آن تعبیر می‌کنند به «الغی احتمال الخلاف» یعنی این احتمالات خلافی که در ذهنت خلیجان می‌کنند دور بیانداز.

حالا نمی‌دانیم که آیا در زمان معصومین هم واقعاً به خبر ثقه عمل می‌کردند یا نه؟ می‌گوییم اگر به خبر ثقه عمل نمی‌کردند، اگر این نبود آن موقع، لکنتر السّؤال که دائماً بگویند ما حرف‌های شما را از چه راهی به دست بیاوریم؟ اگر آن موقع عقلاء به خبر ثقه عمل نمی‌کردند قهراً برای به دست آوردن قول اسلام، قول ائمه علیهم السّلام لکنتر السّؤال. مردم قم که نزد امام صادق نبودند که، مردم نیشابور و مردم فلان جا و فلان جا اگر بنا بود به حرف ثقات گوش ندهند دائماً می‌پرسیدند باید چه کنیم؟ برای به دست آوردن؟؟؟ اگر این بود که یک سؤال همگانی بود که ما چه باید بکنیم، آیا در روایات نمی‌ماند که می‌آمدند می‌پرسیدند که ما چه بکنیم. هیچ گاه در روایات نمی‌بینیم بگویند ما چه بکنیم، بلکه برعکسش را می‌بینیم، که مسلم گرفته‌اند که به ثقه می‌شود بر بناء خودشان... آمده‌اند گفته‌اند فلانی ثقه است ما به حرف‌های او گوش کنیم؟ «أفیونس ابن عبدالرحمن ثقة أخذ عنه معالم دینی؟» می‌آیند صغری را سؤال می‌کند یعنی کبری برای خودش بنا بر چیز عقلایی شان معلوم است، می‌آیند از صغری سؤال می‌کند که این آدم ثقه است تا به حرف او گوش کنیم؟ پس بنابراین از اینکه ما در روایات نمی‌بینیم که کثر السّؤال که برای به دست آوردن احکام الهی باید چه کار کنیم و به چه چیزی مراجعه کنیم؟ لم یکنتر السّؤال و لم یکنتر الجواب، پس می‌بینیم عدم عمل به خبر ثقه نبوده است در آن زمان، پس حالا که عدم عمل به خبر ثقه نبوده است پس چه بوده است؟ عمل به خبر ثقه نبوده است.

خب این راه هم راه خوب و روشنی است و می‌شود گفت راه درستی است، البته اینجا یک نکته‌ای را باید توجه کنیم و آن این است که این سیره‌ای که ما می‌خواهیم بگوییم در آن زمان بوده است یک شرط دارد که ما از نرسیدن اخبار و اینها و عدم سؤال و جواب بتوانیم کشف کنیم که این سیره در آن زمان بوده است، و آن این است که عدم عمل به این سیره‌ای که ما الان در صدد اثباتش هستیم، عدم عمل به او مطابق طبع عقلایی نباشد، هم مورد ابتلاء باشد و هم این عدم عمل مطابق طبع عقلاتی نباشد و الا اگر مطابق طبع عقلاتی است شاید سؤال نکردن به خاطر این است که طبق طبعشان بوده است.

مثلاً فرض کنید که ما در روایات نمی‌بینیم که دائماً سؤال کرده باشند که آقا بول دواب که مردم با آن سر و کار دارند مثلاً بول حمار و اسب و قاطر خیلی در زندگی مردم مورد ابتلاء بوده است، مرکبی که از آن استفاده می‌کردند و برای همه کارهایشان اسب و قاطر و اینها بوده است و الان هم در روستاها همینطور است و سابق هم که ما بچه بودیم همینطور بود و علماء هم با الاغ یا با قاطر می‌آمدند منبر و درس و اینها، همین آقای حجت با الاغ می‌آمدند درسشان حرم، هنوز ماشین انقدر چیز نشده بوده است، با همین‌ها می‌آمدند. اینها را هم که می‌دانید و الاغ و اینها اینطور نیستند که بروند یک جایی کارشان را بکنند همینطور هر جایی بول می‌کنند، کسی در روایات سؤال کرده باشد که بالاخره بول اینها پاک است یا پاک نیست؟!

در فقه گاهی می‌خواهند به این استدلال کنند به خاطر اینکه سیره بر این بوده است که اجتناب نمی‌کردند. یا اینطور بگوییم که اینها سؤال نکردند پس معلوم می‌شود که پاک است، اینجا اشکالش این است که نه، چون اجتناب از بول یک چیزی است که طبق طبع است و انسان بدش می‌آید، ممکن است برای این نیامدند سؤال کنند نه اینکه اجتناب مسلم بوده است. پس بنابراین آن موردی که ما می‌خواهیم استفاده کنیم از عدم کثرت سؤال و جواب بگوییم معلوم می‌شود سیره بر غیر این نبوده است شرطش این است که اولاً مورد ابتلاء باشد تا اینکه کثرت سؤال و جواب بخواهد و دوم اینکه عدم عمل طبق آن سیره که می‌خواهیم اثباتش کنیم موافق طبع نباشد

آن مثال خبر واحد که زدیم، خبر ثقه که زدیم عدم عمل به او موافق طبع نیست بلکه طبع انسان می‌گوید انسان راستگو را به حرفش گوش کن.

«الطریق السّابع: عدم کثرة السّؤال؛ إنّ موقف النّاس» اول یک مقدمه‌ای می‌چیند و بعد می‌خواهد این دلیل را تطبیق کند.

«إنّ موقف النّاس بالنسبة الى سيرة خاصة لا يخلو من حالتين في مقام الإثبات» در مقام برخورد مردم با آن سیره لا یخلو از دو حالت:

«الأولى: أن نعلم كون العمل على خلاف السيرة ليس موافقاً لطبع المجتمع و لا واضحاً لدى النّاس» بدانیم که عمل بر خلاف آن سیره موافق با طبع مجتمع نیست و عمل بر خلاف آن سیره یک امر واضح نزد مردم نیست.

این «وتبعاً» تا آخر را حذف کنید. اینکه محصل ندارد و گمان کنم اشتباه شده است و اینجا آمده است.

«الثّانية: أن نعلم أو نحتمل كون العمل على خلاف السيرة موافقاً لطبع المجتمع و واضحاً لدى النّاس.» دوم اینکه بدانیم یا احتمال حدّ اقل بدهیم که بودن عمل بر خلاف سیره چیست؟ این موافق با طبع مجتمع و واضح بوده است نزد مردم.

«أما في الحالة الأولى (که نعلم نعلم كون العمل على خلاف السيرة ليس موافقاً) فإنّ المسألة التي يراد إثبات السيرة فيها إذا كانت من المسائل الداخلة في ابتلاء الناس بها» اولاً اینطور باشد که آن از مسائلی باشد که داخل در ابتلاء مردم است به صورت فراوان مثل همین عمل به قول ثقه کردن.

«و مع ذلك نجد عدم كثرة السؤال و الجواب على (آن سؤال ها) على مستوى الروايات و الأدلة الشرعية» از آن طرف هم می بینیم که سؤال و جواب فراوانی بر اساس آن وارد نشده است «فإنّه في مثل ذلك يستكشف أنّ ذلك السلوك كان ثابتاً في زمان المعصوم عليه السلام» معلوم می شود که عمل به خبر ثقه در زمان معصوم علیه السلام بوده است چون خلافتش که مطابق طبع نیست، طبع این را اقتضاء می کند اگر این که مطابق طبعشان بوده است آن موقع نبوده است و این راه را درست نمی دانستن «لكثر السؤال» بابا ما چه کنیم، ما قم هستیم، ما نیشابور هستیم، ما برای اصفهانیم چطور حرف شما را به دست بیاوریم؟ این را باید سؤال می کردند. «فإنّه في مثل ذلك يستكشف أنّ ذلك السلوك كان ثابتاً في زمان المعصوم عليه السلام و إلّا لزم إمّا أن يكثر السؤال عنه من جانب المؤمنين من حيث أنّهم من العقلاء و يصل إلينا» و آن وقت آن سؤال هم باید به ما می رسید. یا باید اینطور باشد که این را سؤال کنند و به ما برسد «أو يكون خلافه من الواضحات العقلية عند الناس» یا اینکه نه، خلاف آن سیره از واضحات عقلاییه باشد تا به خاطر این سؤال نکرده باشند. «و كلاهما خلف» حرفش خلف است. اینکه بگوییم سؤال کرده باشند و به ما نرسیده باشد این خلف است، بگوییم سؤال نکردنشان علتش این بوده است که خلافتش طبعشان موافق این بوده است، این هم فرض این است که این سیره ای که مد نظر ما است خلاف است، عمل نکردن به خبر ثقه خلاف طبعشان نیست. خلاف طبعشان باشد برای این سؤال نکردند.

س: ???

ج: اجتناب از آن.

س: احتمال اینکه این طبعها تغییر کرده باشد نیاز به احراز ندارد؟

ج: چرا؟

س: که شما احراز کنید که ???

ج: بله آنجایش ??? اما این معلوم است دیگر که خبر ثقه ... ببینید بعضی چیزها واضح است، آنجا چه کار می کردند؟ آدمها می خواستند حرف خدا و پیغمبر را بفهمند اگر به خیر آدمهای معتمد نمی خواستند اعتماد کنند پس چکار می کردند؟ همه بلند می شدند می رفتند از خود امام سؤال می کردند؟ این اصلاً شدنی است؟ واضح است که آن وقت هم بر خلاف طبع نبوده است به آدم ثقه اعتماد کردن، اصلاً نیاز نمی دانند که ??? واضح است که این درست، نزدشان واضح بوده است و اصلاً در ذهنشان خلجان نمی کند که درست نیست. اینجا از چه کسی

۱۳۹۷/۱۰/۰۱

جلسه سی و هفتم

سؤال می‌کردند؟ زکریا ابن آدم در قم بوده و از او سؤال می‌کردند، ادریس ابن آدم در قم بوده و ... از همین‌ها سؤال می‌کردند. شما الان می‌روید تبلیغ، مردم به حمد الله به حوزه علمیه اعتماد دارند به طلبه اعتماد دارند می‌آیند مسأله شان را سؤال می‌کنند هیچ وقت خودشان را لازم نمی‌دانند که بلند شویم برویم قم خودمان از زبان مرجع بشنویم، اینها همیشه عالم همینطور بوده است دیگر.

س: عسر و حرج نبوده است؟

ج: چون عسر و حرج لازم می‌آید این باعث شده است که ...

س: ???

ج: عسر و حرج فلسفه این بناء عقلایی است.

س: اگر عسر و حرج کنار برود ...

ج: نمی‌رود کنار، کجا کنار می‌رود؟

س: وقتی که امام صادق علیه السلام تشریف دارند و زراره هم هست، یعنی ما می‌توانیم از امام صادق بی‌رسیم هم از زراره.

ج: آنجا هم می‌گویند لازم نیست، رفته است در خانه مرجع و آقای معتمدی بیرون می‌آید...

س: ???

ج: نه، آنجا هم بر خودشان لازم نمی‌دانند، می‌گویند ثقه است دیگر، حالا برویم از خودش بی‌رسیم این دارد می‌گوید دیگر.

س: ???

ج: نه، بدیل ندارد لازم نیست اینجا، بدیل ندارد هم لازم نیست.

س: ???

ج: نه، آنجا بعضی از موارد ممکن است مضر بشود، چرا سؤال نکردند چون به آن بدیل عمل می‌کردند. ممکن است اینطور بشود.

س: ???

ج: بعضی موارد باید بشود بله، که اگر راه مفردی پیدا می‌کند.

خب این یک راه، پس این یک راهی است در کنار بقیه، آن راه‌های قبلی احتیاج به این حرف‌های بعدی ندارد که لکثر السؤال و ... آنجا این است که آن یک ظاهر عجیبی بود و باید برای ما نقل می‌شد، تاریخ دان‌ها و ... باید نقل می‌کردند و لو غیر مسلمین. این این است که نه در روایات اهل بیت باید ذکر می‌شد، چون مردم

مختلف سؤال می‌کردند، مؤمنین سؤال می‌کردند، کثرت سؤال و کثرت جواب بود و حتماً در کتب روایی ما این باقی می‌ماند و لو مقداری از آن و حال اینکه می‌بینیم که نیست.

«أما الحالة الثانية» حالت ثانیه چیست؟ این است که می‌دانیم یا احتمال می‌دهیم که خلافش موافق طبع بوده است «أما في الحالة الثانية فلا يثبت وجود السيرة مع عدم كثرة السؤال عنها، فمثلاً» با اینکه کثرت سؤال نبوده است اما در عین حال وجود سیره هم اثبات نمی‌شود اگرچه آن شرط باشد و کثرت سؤال نباشد اما باز کشف وجود سیره نمی‌شود، چرا؟ می‌گوییم لعلّ اینکه زیاد سؤال نکردند برای این بوده است که مخالفت با این سیره، با این چیزی که ما می‌خواهیم بگوییم سیره بر آن بوده است یا نبوده است این موافق طبعشان بوده است، چون موافق طبعشان بوده است نیامدند سؤال کنند. مثلاً دائماً نیامدند سؤال کنند (حالا عذر می‌خواهم در مثال مناقشه نیست) فرض کنید آب بینی را خوردن چطور است، نیامدن سؤال کنند، چرا نیامدند سؤال کنند؟ برای اینکه طبعشان این است که نمی‌خورند حالا برای چه سؤال کنیم؟ اگر مخالف طبعشان باشد عدم سؤال برای این است که خلاف آن مثلاً یک کسی می‌خواهد بگوید ... بخواهد اثبات کند بگوید سیره مؤمنین و مسلمان‌ها در زمان ائمه این بوده است که مثلاً فرض کنید آب بینی خود را می‌خوردند، البته خوردن آب بینی دو صورت دارد، ما یک وقتی خدمت شیخ استاد در تخامه و اینها بحث بود که، -همین بحث‌های طلبگی و گعده‌ای نه در درس- که مثلاً کسی خلط سینه اش می‌آید در دهانش قورت بدهد حرام است یا حرام نیست؟ این خبائث است یا خبائث نیست؟ بعضی‌ها ممکن است بگویند این خبائث است و خبائث قورت دادنش حرام است، ایشان گفت نه معلوم نیست خبیث باشد، گفتند ما یک استادی داشتیم دبیرستان که می‌رفتیم -چون ایشان تا سیکل رفته بودند دبیرستان- می‌گفتند -حالا معذرت می‌خواهم دیگر به زبان می‌آورم- می‌گفت این خلطش را می‌آورد در دهانش می‌جوید، مثل آدامس ... می‌گفت چه خبیثی! پس به ادله خبث چیز نمی‌شود استناد کرد، چون طبیعت‌ها با هم متفاوت هستند، شما بدت می‌آید اما معلوم نیست همه آدم‌های بدشان بیاید، حالا به خدمت شما عرض شود که حالا آن مثالی که در متن هست که بول دواب زده آن حالا ممکن است شما یک مقدار تصویرش واضح به این مثالی که من زدم نباشد این مثال را در کتاب نمی‌شود آورد اما برای درس عیبی ندارد.

می‌فرمایند که «وذلك لأنه لا يثبت أن يكون عدم سؤال المتشرّعه بسبب بيان خاص» ببخشید من رفتم در

مناقشه.

«فمثالاً لا يمكن اثبات السيرة على طهارة أحوال الدوابّ الثلاث المأكول لحمها بهذا الطريق» نمی‌شود از این

راه بگوییم طهارت دارد چون هیچ کس نیامده است سؤال کند با اینکه مورد ابتلائشان بوده است، پس این عدم

کثرت سؤال معلوم می‌شود که واضح بوده است که پاک است؛ می‌گوید نه این دلیل نیست که واضح بوده است که پاک است، شاید چون اجتناب از آن قهری بوده است.

س: از باب کثافت نه طهارت و نجاست

ج: باشد، بالاخره مجتنب بودند از آن، حالا نجس هم بوده است.

این مثال را حالا عرض کردم از نظر خوردنش همینطور است اما از نظر اجتناب به لباس پدیدن و اینها اینطور نیست بلکه در روایات ذکر شده است که می‌گوید ما رفته بودیم تشییع جنازه یک حماری آنجا ایستاده بود باد هم می‌آمد این بول کرد و باد زد به لباس‌های ما حالا چطور است؟ در روایت داریم که سؤال کردند، این مثال ملامح از سؤالش وجود دارد که سؤال کرده‌اند از حضرت که این چطور است و حضرت فرموده است اشکالی ندارد یعنی پاک است، اشکال ندارد به معنای اینکه لباس نجس نشده است و حالا می‌خواهی بروی مسجد نماز بخوانی یا کذا اشکالی ندارد. آن وقت هم که می‌دانید مردم واقعاً لباس متعدد نداشتند، استاد قدس سره می‌فرمود، استادی داشتیم شاگرد آخوند بود و خیلی میرز بود اما پیراهنش پشت نداشت یعنی یخه بود و یک مقدار هم اینجا بود و دیگر پایینش نداشت، اینطور بود، می‌گفتند من خدمت ایشان درس می‌خواندم گمان می‌کنم، احتمال قوی می‌دهم که شیخ مرتضی طاهری بود که طهارت تنها پهلوی ایشان بود، می‌گفت بچه او می‌آمد کاغذ می‌خواست از پدرش که می‌خواست از اینهایی درست کند که بچه‌ها هوا می‌کنند که آن وقت‌ها خیلی مرسوم بود (کاغذباد) می‌گفت از دفتر ایشان که تقریرات درس آخوند را نوشته بود، بول نداشت بدهد و چیزی نبود بدهد، یک ورق می‌کند و می‌داد به این، می‌گفت آتش از چشم من می‌ریخت که این تقریرات آخوند است، اما ایشان یک ورق می‌کند چون چاره‌ای نداشت، اینطور درس می‌خواندند و ملتزم بودند و در این وضعیت اقتصادی عجیب... حالا هم البته معمول طلبه‌ها نسبت به سایر مردم خیلی مشکلات دارند، همین نسبت به مشکلات قبل که ما یادمان است که چطور بود خیلی فرق کرده است در عین حال، و لو مشکل هم هست در عین حال اما آنها صبر می‌کردند و استقامت به خرج می‌دادند.

«لا یمكن إثبات السيرة على طهارة أبوال الدوابّ الثلاث المأكول لحمها بهذا الطريق؛ إذ نحتمل أن مقتضى الطبع كان هو الاجتناب عنه، فإذا كان ذلك وفق الطبع» این اجتناب وقتی وفق طبعشان بوده است «لم تلزم كثرة السؤال عن النجاسة (از طرف آنها) و الجواب (از طرف امام)» این دیگر چنین ملازمه این ندارد.

س: ???

ج: ببینید مجرد بدیل اگر یک چیزی باشد که آن بدیل ممکن است داشته باشد در این، اما یک بدیلی است که سخت است، یک بدیلی است که خیلی مانوس نیست، اینجا باید باز کثر السؤال باز این لازمه را دارد که

۱۳۹۷/۱۰/۰۱

جلسه سی و هفتم

می‌توانیم بگوییم اگر این نبود لکتر السّؤال، چرا؟ چون اگر یک بدیلی باشد که خیلی سخت نیست آن هم متعارف است بله آنجا نه فلذا گفتیم مطلقاً شرط نیست. این لزوم در جاهایی ممکن است و یک بدیل‌هایی هم می‌توان برایش تصوّر کرد اما آن بدیل مأنوسی نیست و یک مقدار سخت است.

«المناقشة فيه» آیا این راه درست است یا نه؟

می‌گوید این راه هفتم یک مناقشه‌ای دارد و آن این است که شما چکار کردید؟ آمدید گفتید اگر این سیره نبود لکتر السّؤال و الجواب، نبود این سیره ملازمه دارد با کثرت سؤال و جواب، کثرت سؤال و جواب ملازمه دارد با وصول به ما، پس چون نرسیده است کثرت سؤال و جواب نبوده است، پس چون نبوده است پس این عدم کون هذه السیره منتفی می‌شود پس کون السیره به جایش می‌نشیند، اینطور گفتیم. این لکتر السّؤال و الجواب من العقلاء است یا من المتشرّعه است؟

س: عقلاء متشرّعه

ج: برای عقلاء متشرّعه است، سایر عقلاء چه کاری دارند که از امام سؤال کنند و امام جواب بدهد؟ پس این می‌تواند سیره متشرّعه را برای ما درست کند نه سیره عقلاء بما هم عقلاء را. این دلیل برای کشف سیره متشرّعه خوب است نه برای کشف سیره عقلاء بماهم عقلاء چون اگر سیره عقلاء بماهم عقلاء حساب کنیم چه ملازمی دارد نبودن این سیره در عقلاء با اینکه کثرت السّؤال از ائمه؟ چه کار به ائمه دارد؟ عقلاء بماهم عقلاء، آنهایی کار به ائمه دارند و اگر این نباشد سؤال می‌کنند که متشرّع هستند، دین دارند بله.

پس این راه برای کشف سیره متشرّعه خوب است نه برای کشف سیره عقلاء بما هم عقلاء.

س: استاد پذیرش دارد اینکه حرف راستگو را می‌پذیرفتند، عقلاء هم راستگوها را می‌پذیرفتند دیگر و دأبشان این نبوده است که از دروغگوها ...

ج: درست است که شما می‌دانید اما اینجا اینطور نیست، می‌گوییم اگر سیره عقلاء نبود خب نبود اما سیره متشرّعه بوده است. سیره عقلاء بماهم عقلاء نبوده است، می‌گوییم حتماً سیره متشرّعه این بوده است که به خبر تقه عمل می‌کردند و الا لکتر السّؤال، این درست است. اما آیا سیره عقلاء عالم اینطور بوده است حتی آنهایی که دین نداشتند آنها هم همینطور بوده است؟ از این راه نمی‌توانیم بفهمیم. یک راه دیگر البته وجود دارد که بفهمیم آنها هم سیره شان همینطور بوده است اما این راه را در اینجا نمی‌توانیم بگوییم.

س: ???

ج: نه اثبات نمی‌کند آن را.

«غایه ما یحرز بهذا الطریق السیرة المتشرّعیة لا العقلائیة؛ و ذلك لانه یحتمل أن یکون عدم سؤال المتشرّعة (که اینها سؤال نکردند) بسبب بیان خاص من المعصوم علیه السلام أيضاً» این عدم سؤال متشرّعه شاید به سبب بیان خاصی از معصوم علیه السلام بوده است که فرموده است که عمل کنید «و عدم وصول هذا الی بیان طول القرون الماضية غیر بعید» این که این بیانات هم به دست ما در طول این زمانها نرسیده باشد بعید نیست. حضرت به آنها فرمودند به ظواهر عمل کنید، به قول ثقه عمل کنید خب آنها هم دأبشان بر همین شده است. پس اینکه سؤال و جواب زیاد نشده است ممکن است برای این بوده است که ائمه بیان خاصی را فرموده بودند و آن بیان خاص ممکن است مثل احکام دیگر به دست ما نرسید است و آنها هم چون یک امر واضحی بوده است داعی بر نقلشان است و امثال اینها زیاد نداشته‌اند.

س: ???

ج: ممکن است، اینجا نمی‌توانیم بگوییم که از این راه برویم، اینطور می‌گوییم که در حقیقت همان بیانی که با آن چاشنی که از خارج گفتیم آن بهتر می‌چسبد به این مطلب، که گفتیم این سیره اگر نبود لکنر السؤال و الجواب، این لکنر السؤال و الجواب کجا است؟ سؤال و جواب از چه کسی؟ از شارع است دیگر، از ائمه، این برای جایی است که سیره متشرّعه باشد، حالا ائمه به اینکه عقلاء هم داشته باشند یا خصوص سیره اینها باشد، این ممکن است به خاطر اینکه سیره خودشان است، این سیره خودشان را از کجا می‌توانیم بفهمیم که این ملازمه ندارد با اینکه لکنر السؤال و الجواب، چون ممکن است این سیره را در اثر چه چیزی به دست آوردند؟ در اثر این به دست آوردند که ائمه فرمودند اشکالی ندارد. پس از این نمی‌توانیم سیره عقلاء بما هم عقلاء را به دست بیاوریم، نه سیره اینها کشف می‌شود و سیره اینها هم در اثر چه بوده است؟ در اثر فرمایش معصوم علیه السلام. بله حجّیت بالاخره درست می‌شود اما نه از سیره عقلاء از سیره متشرّعه درست می‌شود.

خب تمام این بحث‌هایی که ما در طرق اثبات کردیم خلاصه کردند، این دیگر عبارت مشکلی ندارد تا من بخوانم.

«حصیلة البحث فی المقام الأوّل» که مقام اوّل چه بود؟ طرق احراز خود سیره بود نه طرق امضاء و عدم ردع، طرق خود سیره.

«ان طرق إحراز السیرة المعاصرة» برای خود ما چون دو قسم کردیم، احراز سیره معاصره «لنا»، احراز سیر معاصره «للمعصوم» اما آنکه لنا بود سیره‌های معاصر خودمان را چطور بدست بیاوریم؟ چهار راه برایش اینجا ذکر کردیم:

«الأول: الاستقراء، الثاني: التحليل الوجداني، الثالث: الضرورة و الحاجة لخصوص السيرة، الرابع: النقل و الشهادة» که اینها را توضیح دادیم و خواندیم و روشن است.

« و قد عرفت تمامية هذه الطرق و إمكان استكشاف السيرة المعاصرة لنا بها و لو بالنسبة الى بعض الموارد» حالا سیره عامه هم نتوانیم به دست بیاوریم بعضی از آنها نسبت به بعضی که سیره خاصه باشد گفتیم می توانیم به دست بیاوریم.

«و أمّا السيرة المعاصرة للمعصومين عليهم السلام فطرق إثباتها علاوة على الطرق المذكورة (این چهار طریق) ما يلي» که مجموعاً می شود هفت تا.

«الاستكشاف من السيرة المعاصرة لنا» که از سیره معاصره خودمان آن را کشف کنیم، که همین بود که امروز دوباره برایش مثال زدیم اول بحث.

«الثاني: عدم البديل للسيرة» این اگر در آن زمانها نبوده است باید بدیل می داشت.

«الثالث: عدم كثرة السؤال» که همین آخری باشد.

«و قد تبين مما تقدم تمامية الطرق السبعة إلا الطريق الأخير» که همین طریق هفتمی باشد که الان اشکالش را گفتیم «أى عدم كثرة السؤال»

«هذا تمام الكلام بالنسبة الى السير الواقعة فى طريق إثبات الحكم الشرعى»

اگر یادتان باشد ما گفتیم برای سیرهها دو کاربرد دارد، سیرههایی که در راستای استنباط احکام شرعی واقع می شود و ما با آن می خواهیم حکم خدا را بفهمیم چیست. دوم سیرههایی که با او موضوع حکم شرعی درست می شود، حالا یا درست می شود و یا با او موضوع حکم شرعی کشف می شود. حالا برای قسم دوم.

«ذا تمام الكلام بالنسبة الى السير الواقعة فى طريق إستنباط الحكم الشرعى. و أمّا السير المرتبطة بموضوع الحكم الشرعى» حالا یا به نحوی که خودش موضوع حکم شرعی است مثل اینکه فرمود «این سیره را حفظ کن» نگذار از بین برود، یا «این سیره را ایجاد کن» که این خود سیره موضوع واقع شده بود، گاهی هم نه با این سیره می خواهیم ببینیم موضوع حکم شرعی درست شده است، مولی فرموده است به ما که چه؟ به ازواج گفته است معاشره به معروف با زوجهايتان داشته باشید، حالا می خواهیم ببینیم این معاشره به معروف هست یا نیست، با سیره می خواهیم کشف کنیم موضوع حکم شرعی را.

این دومی «فیضاف إلى طرق إحرازها» علاوه بر آن طرق احرازی که گفتیم که به درد خود سیره می خورد، به درد آن سیرهها می خورد، آنها اینجا هست و علاوه بر آن یک چیز دیگر هم هست «الاستصحاب» «فیُضاف الى طرق إحرازها الاستصحاب، فإذا علمنا بوجود سيرة على أن نفقة مثل الزوجة فى وقت بنحو خاص و شككنا

۱۳۹۷/۱۰/۰۱

جلسه سی و هفتم

فی بقاء تلك السيرة فإننا نتمسك حينئذ في إباتها بالاستصحاب» می‌گوییم، مثلاً الان شک می‌کنیم که فلان مشی مثلاً با زوجه این مشی به معروف است یا نیست؟ می‌گوییم ده سال پیش که بود، سیره عقلاء بر این بود، الان شک می‌کنیم که عوض شده است یا نه؟ استصحاب بقاء سیره را می‌کنیم، وقتی استصحاب بقاء سیره کردیم پس موضوع حکم شرعی هم می‌گوییم الان هم همین است.

س: عدم منافاتش هم می‌توانیم بگوییم؟ با عاشروهنّ بمعروف. قبلاً یک اتّفاقی که می‌افتاد منافات با معاشرت نداشت الان هم پس بگوییم ندارد.

ج: بله.

پس با استصحاب بقاء آن سیره می‌توانیم بگوییم این سیره هست پس این سیره وقتی بود... حالا اینکه این سیره اشکال دارد یا ندارد وارد بحثش نمی‌شویم این یک مبانی اصولی دارد یک مقداری از آن. بعضی مثلاً ممکن است اینجا اشکال کنند که تارةً ما خودمان کسانی که موجود هستیم می‌گوییم ده سال پیش اینطور بود و سیره ما بر این بود، سیره عقلاء بر این بود همین عقلائی که الان وجود دارند و ده سال پیش سیره شان بر این بود آیا الان هم هست یا نیست؟ استصحاب بقاء سیره را می‌کنیم. اما یک وقت برای اجیال سابقه است که آن آدم‌ها الان دیگر وجود ندارند، می‌توانیم استصحاب کنیم یا خیر؟

خب این بحث در اصول هست مثل استصحاب در زمانیات می‌ماند که استصحاب در زمان جاری می‌شود چون متدرّج است زمان، می‌توانیم استصحاب کنیم یا خیر؟ آنجا برخی گفته‌اند بله می‌توانیم چون در نظر عرف درست است که این به دقت عقلیه متصرّم است هی جدا می‌شود جدا می‌شود اما در نظر عرف زمان واحد است. مثلاً استصحاب روز می‌توانیم بکنیم؟ محلّ کلام است دیگر، می‌گویند آن مقداری که گذشته است که گذشته است بقیه را چه می‌خواهید استصحاب کنید؟ آن که نمی‌شود استصحاب کنید که باقی است، هر آن زمان می‌گذرد چه چیزی را می‌خواهید استصحاب کنید؟ اما آنجا چطور جواب می‌دهند؟ می‌گویند در نظر عرف کلّ اینها کأنّ یک چیز دیده می‌شود و لو به دقت عقلیه هیچ چیزی از زمان باقی نمی‌ماند که استصحابش کنیم، بگوییم آنکه قبلاً بود الان هست؟ به حضرت عباس آنکه قبلاً بود برهاناً عقلاً آنکه قبل بود الان نیست چون متصرّم است، زمان متصرّم است. اما روز این دقت در آن نمی‌شود، این یک مجموعه است، می‌گویند روز که بود الان هم باقی است، شک می‌کنیم در ماه رمضان روز تمام شد یا نه استصحاب بقاء روی می‌کنیم و می‌گوییم باید هنوز امساک کنید.

اینجا هم همینطور است این سیره عقلاء است درست است آدم‌ها متصرّم هستند و می‌روند و می‌آیند اما عرف می‌گوید که این سیره همینطور باقی است، و حال اینکه نباید بگویید باقی است، آنها آدم‌ها تمام شدند و

الفائق فی الاصول - حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

۱۳۹۷/۱۰/۰۱

جلسه سی و هفتم

اینها آدم‌های جدیدند اما می‌گویند سیره باقی است نمی‌گویند آن سیره تمام شد و به خاطر آدم‌های جدید یک سیره نویی مثل سیره قبل پیدا شد.

بنابراین استصحاب در اینجا این اشکالات را دارد و این هم بحث‌هایش در استصحاب است و اشکال روی این مبنا ندارد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.